



آنا تومی ویران سازی انسانها

اریک فرام فیلسوف و روانکاو یهودی در اثر جاودان خود بنام "گریز از آزادی" چنین می نویسد:
«برنده‌ی گویِ قدرتِ آینده به هنگام تغییراتِ بزرگِ سیاسی در جوامع انسانی آنانی هستند که نیازهای روانشناسی توده‌های مردمِ منتظر را شناسایی کرده و آنها را بر آورده سازند».

نگاهی به بخشی از مشکلات بانوان ایرانی و نیازهای مردم منتظر در جامعه‌ی ایران می‌تواند راهگشای مبارزات آزادیخواهی ملت ایران برای گزینش برنده‌ی گویِ قدرت در آینده باشد.

بانوان ایرانی از دوگانگی در قوانین غیرانسانی و سرکوبگر حاکم در کشور که موجب پایمال شدن حقوق انسانی و کم اهمیت شمردن آنان در برابر مردان می‌گردد، بسیار نگران و خشمگین هستند، قوانینی که در ادامه‌ی سنت‌های برده‌داری پس از یورش قادسیه کم و بیش رواج داشته و در زمان مشروطیت به نوعی وارد قانون اساسی مشروطه گردید.

بانوی ایرانی از شرایط زن‌ستیز حاکم بر کشور اسلام‌زده که آنان را شهروندان درجه دوم جامعه قلمداد کرده و از ارزش و اعتبار کمتری بهره‌مند ساخته و به آنها به چشم ضعیفه‌های ناقص‌العقل نگاه می‌کند به ستوه آمده‌اند.

زنان ایرانی مجبورند که از نوجوانی در زیر چتر سیاه خرافات مذهب به نام حجاب در جامعه‌ی اسلامی ناخواسته زندگی کنند و حتا اراده‌ی بکارگیری تواناییها و اندیشه‌های خردمندانه‌ی خود را ندارند، چرا که ناخواسته در اندیشه‌ی آنان می‌گنجانند که به دنبال کاوشگری و دانش‌پژوهی و شرکت در امور اجتماعی نباشند، چرا که در پایان محکوم به



خانه‌داری، آشپزی و بزرگ کردن فرزندان اسلام هستند و ناگزیرند که با این سرنوشتِ اجباری کنار بیایند.

با همه‌ی این فشارها و بی‌عدالتی در حقِ نیمی از ملتِ یک کشور، هنوز در ایران بانوانِ بسیار توانمند و با اراده‌ای زندگی می‌کنند که تن به خواری و ذلت نداده و از همان روز نخست به ژرفای فاجعه در قوانینِ اسلامی پی برده‌اند و تسلیم فشارهای آخوندی نگشته و همچنان به زندگی مستقلِ خویش و مبارزه برای آزادیِ کشورشان ادامه می‌دهند، و در سوی دیگر زنانِ فریب‌خورده و ستم‌دیده در جامعه حضور دارند که در خانواده‌های آلوده به ویروس اسلام به بردگی و تسلیم کشیده شده‌اند، و در اثر زندگی در شرائط بردگی و بندگی تبدیل به بیماران روانی در جامعه شده‌اند که خود از عواقب آن ناآگاهند.

یک رژیمِ ددمنش یا بهتر بگوییم یک سیستمِ تئوکراسی ساخته و پرداخته‌ی دولتِ فخیمه‌ی انگلستان که ملتِ ایران گرفتارِ آن هستند، رفتارهای وحشیانه‌ای را به مردم تحمیل کرده است به امید اینکه ملت ایران با گذشتِ زمان به این دردِ اجتماعی عادت کنند و مانند یک بیمار مبتلا به سرطان از روی ناچاری و در انتهای ناامیدی، درد مذهب سیاه و ننگین را بدون چون و چرا تحمل کنند. ولی از آنجائیکه بخشِ بزرگی از این ملت، بانوانِ مبارز هستند که با وجودِ همه‌ی شکنجه‌ها، تجاوزها، کارشکنی‌ها و تبلیغاتِ منفیِ جامعه‌ی آخوندی بر ضد آنان، هنوز به پایداری خویش ادامه می‌دهند، و موجبات نگرانی رژیم و اربابان جزیره نشین را فراهم آورده‌اند.

آیا اینگونه رفتارها و روابط اجتماعی بین یک رژیم جنایتکار و یک ملت ستودیده ریشه‌ی علمی و روانی دارد یا اینکه باید آنرا به صورت یک جبر اجتماعی پذیرفت؟

برای پاسخ به این پرسش باید به سراغ داده‌های علم پزشکی و روانشناسی برویم و برای رسیدن به یک پاسخ روشن، برای مثال به بررسی فرق میان خنده و گریه می‌پردازیم. آیا می‌دانید فرق بین خنده و گریه در کجاست؟ خنده و یا گریه نتیجه‌ی رویدادی است که در محیط زندگی طبیعی شما رخ می‌دهد و چگونگی این رخداد از راه شنوایی یا



دیداری به مغز شما فرستاده می‌شود و پیرو آن، حالت خنده و شادی و یا گریه و افسردگی بروز می‌کند.

زمانیکه حادثه‌ای ناگوار در زندگی فردی پیش می‌آید، مثلا عزیزی را از دست می‌دهد، او گریه می‌کند ولی نمی‌تواند با خوشحالی بخندد، و یا برعکس، زمانیکه هدیه‌ای می‌گیرد شادمانه می‌خندد ولی انگیزه‌ای برای گریه ندارد!

باید بدانیم که پس از رسیدن پیام یک حادثه‌ی خوب یا ناگوار از طریق شنوایی و دیداری به مغز، باعث رویداد دیگری در بخش خاکستری مغز (هیپوفیز) انسان می‌شود و در آنجاست که مغز انسان عکس‌العملی از خود نشان می‌دهد که باعث گریه و یا خنده‌ی انسان می‌گردد و این عکس‌العمل چیزی نیست به جز ارسال یک پیام شیمیایی به چشمان شما برای گریه و یا به لبهای شما برای خنده. و این پیام‌های شیمیایی یا همان هورمون‌های شیمیایی هستند که بلافاصله در مغز تولید و وارد جریان خون گشته و آن دگرگونی‌ها (خنده و گریه) را در چهره و حالت ظاهری انسان ایجاد می‌کنند. بدینگونه تمام رویدادهای اجتماعی در محیط زندگی انسان باعث تولید و رها شدن هورمون‌هایی می‌گردد که اثرات متفاوتی در انسان می‌گذارند.

از دهها سال پیش دانشمندان علوم پزشکی و روانشناسی به وجود این هورمون‌ها در بدن انسان پی برده بودند و آنها را فراخور کاری که انجام می‌دهند، نامگذاری کرده‌اند. مانند هورمون‌های شادی و خنده که (سروتونین، آندروفین) نامیده می‌شوند و اینکه هورمونهای "ترس" و "تسلیم" و "بردگی" نیز از آن جمله شناسائی شده‌اند.

در ادامه‌ی این گزارش مایلیم به چگونگی پیدایش هورمون‌های "ترس" و "تسلیم" و "بردگی" در بدن اکثر ایرانیها و همچنین مردمان سایر کشورهایی که به واسطه‌ی دین و مذهب و خرافات به بردگی کشیده شده‌اند پردازم و برای روشن شدن مسیر این گزارش به زندگی گله‌ای از جانوران مانند (گوسپندان) اشاره می‌کنم.



هنگامیکه گله‌ی گوسپندان در برابر یک رویداد بیرونی وحشت‌زده می‌شوند، «مانند پرخاشگری و تهاجم گرگها به گله‌ی گوسپندان» بلافاصله هورمون‌های ترس در مغز گوسپندان ترشح می‌گردد و توسط سیستم گردش خون به تمامی اندام و ماهیچه‌های بدن می‌رسند که بلافاصله باعث سستی ماهیچه‌ها و ایجاد حس رخوت در گوسپندان گله می‌شوند و این روند ادامه پیدا می‌کند تا اینکه خطر برطرف گردد.

حالا اگر حمله‌ی گرگها نسبت به گله‌ی گوسپندان به طور مداوم تکرار گردد، میزان هورمون‌های ترس در خون گوسپندان بالا رفته و در نتیجه پس از مدتی هورمون‌های ترس جای خود را به هورمون‌های تسلیم و بردگی می‌دهند.

حالا می‌توانید به راحتی دریابید که چرا سردمداران جمهوری اسلامی و مزدوران آنها به طور پیوسته و به بهانه‌ی حجاب، کنترل رفتار شهروندان، سرکشی به اماکن خصوصی و عمومی، کنترل زندگی روزمره‌ی انسانها به بهانه‌ی تطبیق رفتار مردم با موازین اسلامی، همه روزه مردم را به طور نمایشی خطاکار، گناهکار، زناکار و به قول خودشان واجب‌التنبه قلمداد می‌کنند که پیرو آن مردم بی‌گناه را دستگیر، محاکمه، شکنجه و بسیاری را در برابر دیده‌گان دیگران اعدام می‌نمایند.

هدف رژیم‌های دیکتاتوری از اجرای تمام این نمایشنامه‌های وحشیانه و مراسم عزاداری و ایجاد ترس و وحشت مداوم در جامعه، کشاندن مردم به آن نقطه‌ی تاریک ناامیدی است، تا ترشح هورمون‌های ترس در مغز افراد کشور لبریز شده و جای خود را به هورمون‌های تسلیم و بردگی در قربانیان جامعه بدهند.

از اینرو مزدوران و چماقداران رژیم لغزش دائمی مردم از مقررات ضدانسانی و شیطنی اسلام ناب محمدی را وسیله قرار می‌دهند تا بهانه‌ی محکمی برای ایجاد رعب و وحشت و تنبیه مردم داشته باشند و امیدوارم ملت ایران به این ترفند غیرانسانی دولت فحیمه در کشورمان که بدست مزدوران بیگانه اعمال می‌شود پی‌ببرند و بدانند که چرا همه روزه، زیر فشار قوانین ضدبشری، تنبیه و زندانی و سنگسار می‌شوند.



کارگردانان این نمایشنامه به سختی مواظبتند تا مبادا تکرار یک روند ثابت باعث کاهش جذبه‌ی ترسناک بودن نمایشنامه‌ی آنها بگردد، چرا که تکرار یکنواخت خشونت موجب عادت مردم به شرایط سخت می‌گردد و در نتیجه باعث از بین رفتن اثرات محرک بیرونی می‌شود.

در نتیجه سیستم آخوندی هر کجا که احساس کند رفتار مردم نشان از پایداری و ایستادگی در برابر ترشح هورمون‌های ترس و تسلیم در مغز آنها دارد، «مانند شرکت در مراسم شاد و جشنهای ملی، میهمانی‌ها، ورزش‌های دسته جمعی، کوه‌پیمایی، برافروختن آتش و برگزاری جشن چهارشنبه‌سوری، برپایی جشن نوروز و همه‌ی این گردهم‌آییها که باعث شادی ملت و زنده شدن غرور ملی آنها می‌شوند»، مسلماً با برنامه‌ها و خواسته‌های اربابان رژیم هماهنگی نداد و آنها به خوبی می‌دانند که شرکت ایرانیان در چنین مراسمی موجب از بین رفتن هورمون‌های ترس و تسلیم می‌گردد و از بین رفتن این هورمون‌ها باعث تحریک اراده‌ی ملی و درخشیدن نور امید در دل مردم و اتحاد بین آنها می‌شود.

از سوی دیگر شرکت در مراسم عزاداری، سینه‌زنی، قمه‌زنی، گریه و زاری، سنگسار، حلق آویز کردن بیگناهان در برابر دیده‌گان همگان در میدانهای شهر، تن دادن به صیغه‌ها و روسپیگری اجباری در مورد زنها، باعث از بین رفتن هورمون‌های شادی و خنده (سروتونین، آندروفین) در مغز انسان می‌گردد و در نتیجه هورمون‌های افسردگی و ترس و تسلیم در نهایت انسان را از اقدام به هرگونه عمل شجاعانه باز می‌دارند.

باید بدانید که تاریخچه تکامل علم بیوشیمی بدست دانشمندان یهودی انگلیسی‌الاصل تکامل یافته و می‌بینیم که نتیجه‌ی پژوهش‌های علمی آنها در اختیار جنایتکاران و مورد سوء استفاده قرار گرفته است و اینکه ریشه‌ی فساد و بنیان برپائی همه‌ی این گونه نامردمی‌های وحشیانه و غیرانسانی در حوزه‌ی علمیه‌ی لندن نهفته و به دست کارگزاران



آنها در مرکز مطالعات استراتژیک وزارت اطلاعاتِ ناجمهوری اسلامی در ایران به اجرا در می‌آید.

باید یادآور شوم که تکامل بیولوژیکی در طبیعت در طول میلیونها سال گذشته با ایجاد اینگونه هورمونهای متضاد در مغز و اندیشه‌ی ظالم و مظلوم تکامل یافته، و می‌بینیم که آخوندهای حاکم بر جامعه پیرو دستورات و راهکارهای دریافتی از اربابان انگلستان، برای اطمینان از نگاهداشتن قربانیهای خود در وضعیت ترس و تسلیم به مدت طولانی، باید از مزدوران و چماقداران خیابانی، شکنجه‌گران، قاضی‌های خودفروخته، پزشکان و وکلای خائن، آموزگارانِ خشن و در نهایت خواهران زینب کماندو استفاده کنند که همواره نقش محرک "ترس" را بازی می‌کنند و به نمایندگی از طرف الله، مترسک عزرائیل را مدام در برابر چشمان مردم به نمایش می‌گذارند و به گفته‌ای دیگر همه ملت را همه روزه به مرگ می‌گیرند تا به تب راضی شوند.

از این رو می‌توانند برای مدتِ زیادی میزانِ هورمون‌های تسلیم و بردگی را در خون قربانیان خود بالا نگه دارند و باید گفت که تولید این هورمون‌ها در بدن ایرانیان بهترین ماموران و کارگزارانِ جمهوری اسلامی برای ویرانی ملت از درونشان هستند و در واقع مانند یک پلیس درونی در مغز قربانی عمل می‌کنند تا اینکه سر فرصت بیمار را از پا در آورند.

از طرفی، دیکتاتورها نیز دچار ترسِ تهاجمی هستند و در واقع بخشِ بزرگی از رفتار آنها ناشی از ترسِ از توده‌ها می‌باشد. آنها به گونه‌ای اعتیاد گرفتار می‌شوند، مانند دشمن تراشی و ایده‌ی دشمن‌انگاری، که می‌گویند هر که با ما نیست پس بر علیه ما است، و به عبارتی دیگر دیکتاتورمنشی زندگی خاصی است که جایگزین ناآگاهی و نبودنِ شجاعتِ درونی می‌شود و زمانیکه ملتی مانند بخشی از ملت ایران با یک دیکتاتور همراهی می‌کند، از او یک جنایتکارِ به تمام معنی و موجودی خونخوار می‌سازند.



اینگونه رفتارهای غیرانسانی دیکتاتورهای خودکامه را سادیسم (مردم‌آزاری) که با گذشت زمان به نفرت از مردم تبدیل می‌شود، و رفتار بردگان تسلیم شده در یک جامعه را مازوخیسم (خودآزاری) می‌نامند، مانند سینه زنان و قمه زنان که به بهانه‌ی عزاداری برای مرده‌های عرب در ۱۴۰۰ سال پیش خود را بخون آغشته می‌کنند، و اینکه در رابطه با پیوند و همزیستی مسالمت‌آمیز بین ظالم و مظلوم در تاریخ گذشته و حال بسیار خوانده‌ایم.

برای روشن شدن چگونگی تبدیل ترس دیکتاتور در طول زمان به نفرت از مردم باید بگوییم، هنگامیکه مردمی نادان برای سرپوش گذاشتن به نادانی و ناآگاهی خویش و نابود کردن داشته‌های ملی از یک دیکتاتور حمایت می‌کنند، طولی نمی‌کشد که همین مردم با رسیدن به آگاهی نسبی و به علت نفرت از همین دیکتاتور که سالهای سال حمایتش کرده‌اند، بر غلیه او بلند می‌شوند و او را به کمک دیکتاتوری دیگر به چوبه‌ی دار می‌سپارند. نمونه‌ی روشن آن را دیدیم که مردم عراق با صدام حسین، و مردم لیبی با قذافی چه کردند. از زمان آگاهی و شورش مردم بر ضد دیکتاتور، نفرت او نسبت به مردم آغاز و تا زمان سرنگونی دست به کشتارهای وحشیانه از همان مردمی می‌شود که در گذشته از او حمایت کرده و او را به قدرت رسانده بودند.

دیکتاتورها با هرچه ساده‌تر کردن مسائل پیچیده‌ی زندگی به دنبال راه‌حل‌های خرافاتی و نابخردانه و غیرقابل اجرا می‌روند و هرگز نگران قابل اجرا نبودن ایده‌های احمقانه‌ی خود نیستند، چرا که آموخته‌اند مسئولیت شکست ایده‌های نابخردانه‌ی خویش را به گردن دیگران و دشمنان فرضی بیاندازند تا نشان دهند که دشمنان نمی‌گذارند آنها به اهدافشان برسند.

بررسی روانشناسی شخصیت و رفتار خودکامگان و دیکتاتورهای زمانه نشان می‌دهد که دیکتاتورها به خودی خود دیکتاتور، خودکامه و جبار نمی‌شوند، بلکه پیدایش هر دیکتاتور محصول رفتار مردمانی ناآگاه و خردباخته است که خلق و خوی دیکتاتورسازی



در وجود آنهاست و برای آنکه خودکامگی و دیکتاتوری برای همیشه از جامعه‌ای رخت بربندد، باید روحیه و خصوصیات دیکتاتورسازی در بین ملت‌ها از بین برود.

شخصیت روانی یک دیکتاتور به تدریج و در طول زمان تکامل پیدا می‌کند و او را از یک زندگی معمولی و دوستانه بین مردم محروم می‌سازد به گونه‌ایکه فرد دیکتاتور دچار سادیسم (دیگرآزاری) و در مراحل بعدی دچار مازوخیسم (خودآزاری) می‌شود و در واقع دیکتاتورها بیماران روانی هستند که عوارض و نشانه‌های بیماریشان در بین هیاهوی توده‌ها برای خودشان و دیگران مخفی می‌ماند و به همین دلیل فرصت درمان نیز از آنها گرفته می‌شود.

گفتیم که اربابان استعمار از هورمون‌های شیمیایی بدن انسانها که برای فرآیند تکامل و نجات و بقای هستی پدید آمده‌اند، به طرز نابخردانه و بیرحمانه‌ای برای به بردگی کشاندن ملت‌ها و ربودن آزادی و مکیدن شریان حیاتی و انرژی دنیا سوءاستفاده می‌کنند و برای به تسلیم و سکوت کشاندن مردم جهان برای غارت ثروت‌های ملی تلاش می‌کنند.

تا اواخر قرن نوزدهم جنگ و مقابله با دشمن مفهوم بسیار روشنی داشت، یعنی اینکه دشمنان در مقابل هم شمشیر و یا اسلحه کشیده و به کشتار یکدیگر می‌پرداختند، ولی از اوایل قرن بیستم دنیاداران به کمک دانشمندان علوم پزشکی و روانشناسی دریافتند که برای از بین بردن دشمنان و نابودی انسانها راههای دیگری نیز وجود دارد و حتماً لازم نیست که اسلحه کشید و در برابر دشمن ایستاد. آنها دریافتند همانگونه که می‌شود به دشمن خارجی یا هرآنکه دشمن نامیده میشود بطور فیزیکی و از بیرون یورش برد، به همان نسبت می‌توان از راههای گوناگون دیگری دشمنان و انسانها را از درونشان ویران ساخت.

از آنجاییکه سازمانهای زیرزمینی دنیاداران مانند ۳۰۰ سازمان مخوف فراماسونری که ریشه‌ی همه‌ی آنها در انگلستان نهفته است، به این نتیجه رسیده‌اند که نیم بیشتر



جمعیت دنیا را باید از بین ببرند تا بقیه به راحتی زندگی کنند و از آنجاییکه استفاده از بمب اتم و کشتار دسته‌جمعی ممکن نیست، بنا به توصیه دانشمندان تصمیم به نابودی ملتها از درونشان گرفته‌اند. برای نمونه به فاجعه‌ی گرسنگی در آفریقا، تولید مواد خوراکی ناسالم و بسیار خطرناک در سراسر دنیا، جداکردن بخش بزرگی از داروهای موردنیاز روزانه‌ی مردم از سیستم درمانی و فروش آنها بطور آزاد به مصرف‌کنندگان، و استفاده‌ی مصرف‌کنندگان این داروها به عنوان موش آزمایشگاهی که از طریق تبلیغات گوناگون بخورد آنها میدهند، بسیار ویران‌کننده‌تر و اقتصادی‌تر از راه‌اندازی جنگ جهانی سوم و کشتار انسانها با اسلحه و بمب اتم است. زمانیکه می‌شود انواع ویروسهای تولیدی در آزمایشگاه‌ها و میکروب‌های خطرناک و کشنده را به نام ویتامین‌ها و داروهای تقویتی خورد مردم بیچاره داد و منتظر مرگ تدریجی میلیونی آنها در چند دهه‌ی آینده شد، چرا باید دست به اسلحه برد و گلوله‌ها را حرام کرد.

نتیجه اینکه امواج حرکت‌های مردمی را در جهان با ایجاد عواملی برای جابجایی هورمونهای درونشان و پخش انواع و اقسام داروهای تقویتی و غیره کنترل می‌کنند.

ارد بزرگ می‌گوید: مهمترین رازهای نهان سیاست بازان، چیزی به جز پیگیری اندیشه‌ی مردم کوچه و بازار نیست.

اندیشه‌های کوچک در کنار هم سیاستی بزرگ را به دنبال دارند.
باید برای نجات کشورمان اندیشه‌های خود را در کنار هم بگذاریم.
بار دیگر، ایران در آستانه‌ی یک فرصت تاریخی قرار گرفته و این من و شما هستیم که باید برای داشتن ایرانی آزاد و آباد تبدیل مابشویم.

دکتر نوشیروان حاتم

بنیاد ایران‌نشان

یکشنبه ۱۴ شهریور ۲۵۷۰ شهنشاهی | ۵ سپتامبر ۲۰۱۱ میلادی